

## سنگسار در قانون مجازات اسلامی

ماده ۹۹: هرگاه زناي شخصي که داراي شرايط احسان است، با قدار او ثابت شده باشد، هنگام رجم؛ اول حاکم شرع سنگ می‌زند بعدا دیگران و اگر زناي او به شهادت شهود ثابت شده باشد اول شهود سنگ می‌زنند، بعدا حاکم و سپس دیگران.

ماده ۱۰۱: مناسب است حاکم شرع مردم را از زمان اجرائي حد آگاه سازد و لازم است عده‌اي از مومنان که از سه نفر کمتر نباشند در حال اجرائي حد حضور یابند.

ماده ۱۰۲: مرد را هنگام رجم تا نزدیکی کمر و زن را تا نزدیکی سینه در گودال دفن می‌کنند آنگاه رجم انجام می‌شود.

ماده ۱۰۳: هرگاه کسی که محکوم به رجم است از گودالي که در آن قرار گرفته فرار کند در صورتی که زناي او به شهادت ثابت شده باشد برای اجرائي حد برگردانده می‌شود، اما اگر به اقرار خود ثابت شده باشد برگردانده نمی‌شود.

ماده ۱۰۴: بزرگی سنگ در رجم نباید به حدی باشد که با اصابت يك یا دو عدد شخص کشته شود. همچنین کوچکی آن نباید به اندازه‌اي باشد که نام سنگ بر آن صدق نکند.

### روز مجازات - ولی‌الله خلیلی، شیوا زرآبادی

### گزارشی از محل سنگسار جعفر کیانی در قزوین

این پایان ۱۱ سال، چهل کیلومتر، سه ساعت تا کندن چاله و بیست قدم آخر انتظار است. پایانی خیلی متفاوت، آنچه که لاف هر چند سال یک بار اتفاق می‌افتد و به ما هرازگاهی خبر آن می‌رسد. پایانی که با سرگردانی از قبرستانی به قبرستان دیگر تا تپه‌های خارج شهر کشیده شد. قبرستان اول، قبرستان آخر این مرد است. آنجا که بر دیوار ورودی‌اش نوشته‌اند: «من و تو نیز مسافر این دیاریم.» بهشت فاطمه قزوین. قبرستانی خلوت با گودال‌های بزرگ عمیقی برای قبرهایی ۴ طبقه، برج‌هایی در عمق خاک.

هشت صبح ۲۳ روز تابستان است. خلوتی، پرسه ما در میان قبرها و نشانی که می‌پرسیم همه را از باغبان گرفته تا آنها که قبر می‌کنند و خدمه غسلخانه می‌خکوب می‌کند. بیمتکاری که مسوول قبرکن‌هاست به آن آخر قبرستان اشاره می‌کند. دورافتاده‌ترین قطعه قبرستان نزدیک به دیوار انتها. قطعه ۱۴. تنها جایی از این برهوت آرام که از دور چیزی جز یک پرچم سیاه رنگ «یا ابوالفضل» که میان سنگ قبرها نصب شده از آن دیده نمی‌شود.

این قطعه نه مثل دیگر قطعات، نیم متری از سطح زمین پایین‌تر است. چهار قبر تازه، هنوز خاکی و صاف، بدون سنگ. قطعه‌ای که قبرهای سه طبقه‌اند و ارزان. مردگان هیچ‌کدام از سنگ قبرها که کنار هم چیده شده‌اند نسبتی با هم ندارند. قبرها برای آنهاست که سهمشان از یک قبر فقط یک طبقه و یک سوم خاک است. مرگی ما را به اینجا کشانده است. مرگی را که همه می‌دانند اما کسی نشان دقیقی از آن نمی‌دهد. فقط این که کسی با این مرگ لابد باید در چهاردهمین قطعه که آخرین و متروک‌ترین است خاک شده باشد. مرگ کسی که هشت سال در زندان انتظار مرگ را کشید، مرگی که اتفاق آن مثل یک مرگ عادی نبود. با سروصدا کشته شد و بی‌سروصدا دفن شد. دنبال قبر جعفر کیانی هستیم. کسی که دو هفته پیش سنگسار شد. جای جعفر لابد در طبقه آخر از بالا و اول از پایین چسبیده به خاک یکی از همین چهار قبر تازه است.

سنگسار در قانون مجازات اسلامی  
ماده ۹۹: هرگاه زناي شخصي که داراي شرايط احسان است، با قدار او ثابت شده باشد، هنگام رجم؛ اول حاکم شرع سنگ می‌زند بعدا دیگران و اگر زناي او به شهادت شهود ثابت شده باشد اول شهود سنگ می‌زنند، بعدا حاکم و سپس دیگران.  
ماده ۱۰۱: مناسب است حاکم شرع مردم را از زمان اجرائي حد آگاه سازد و لازم است عده‌اي از مومنان که از سه نفر کمتر نباشند در حال اجرائي حد حضور یابند.  
ماده ۱۰۲: مرد را هنگام رجم تا نزدیکی کمر و زن را تا نزدیکی سینه در گودال دفن می‌کنند آنگاه رجم انجام می‌شود.  
ماده ۱۰۳: هرگاه کسی که محکوم به رجم است از گودالي که در آن قرار گرفته فرار کند در صورتی که زناي او به شهادت ثابت شده باشد برای اجرائي حد برگردانده می‌شود، اما اگر به اقرار خود ثابت شده باشد برگردانده نمی‌شود.  
ماده ۱۰۴: بزرگی سنگ در رجم نباید به حدی باشد که با اصابت يك یا دو عدد شخص کشته شود. همچنین کوچکی آن نباید به اندازه‌اي باشد که نام سنگ بر آن صدق نکند.

ترجیح می‌دهیم از دفتر اداری از او نشانی نگیریم. زیر نگاه‌های سنگین کارکنان قبرستان در حداقل زمان ممکن پیش پیرمردی که برای مردگان نماز میت می‌خواند به نمازخانه می‌رویم. برای لحظه‌ای روزنامه یا لثارات را کنار می‌گذارد و می‌گوید: «پنج و شش نفر از خانواده‌اش بودند و ۱۰ نفر هم از پلیس. خانواده‌اش خیلی گریه و زاری می‌کردند. اینجا یکی از نیروها از دفن و جنازه عکسبرداری می‌کرد. من آن موقع نمی‌دانستم که این آدم برای چی مرده ولی شک کرده بودم چون هم‌اش یکی از نیروهای انتظامی از آن عکس می‌گرفت. من فکر می‌کردم یک زندانی خیلی مهم است. بعد از دفن فهمیدم که این مرد سنگسار شده بود.»

### قبرستان دوم

قبرستان دوم جایی است که دو بار برای زنده دفن کردن جعفر مهیا شد اما هربار از آن پایان سرگردان سهمی نبرد. اکنون که آثار این دو چاله و سنگ‌های اطرافش بر دل این خاک جای دارند می‌شود به عبرت فکر کرد. آنچه که لابد باید نتیجه چنین صحنه‌هایی باشد. اما معلوم نیست حاصلش عبرت است، ترس است یا نفرت. نکند این صحنه آماده هنوز انتظار تنی دیگر را می‌کشد. آنکه یکی از چاله‌ها به نامش کنده شد. نمی‌دانیم. بعد از سه هفته هنوز آثار ته سیگار، لیوان‌های پلاستیکی و موکت‌های کهنه در گوشه و کنار خاکی دیده می‌شود. گویی همین دیروز بود. ۳۱ خرداد. روزی که شب قبلش همه از سنگسار دو نفر در بهشت‌زهرای تاکستان خبردار شدند. درست مثل روز عاشورا در این خیابان که نامش عاشورا است جمع شدند و

انتظار تماشای صحنه‌ای را کشیدند که برای آن خبر شده بودند. دو گودال کنده شده و سنگ‌ها را آورده‌اند. کاووس، راننده ژانسی که خانه‌اش روبه‌روی قبرستان است از آن روز می‌گوید: «از شش صبح مردم از تاکستان و روستاهای اطراف آمده بودند برای تماشای»

جای سوزن انداختن نبود. سه، چهار خاور سنگ آورده بودند و دور چاله‌ها تا زیر سینه سنگ کپه کرده بودند. دو تا چاله کنار هم حدوداً یک متر و نیم کنده بودند. سنگ‌ها همه رقم بود. بزرگ و کوچک. یک عده می‌گفتند یک زن و مرد سنگسار می‌شوند یک عده هم می‌گفتند دوتا مردند. یک عده هم با دو تا مینی‌بوس آمده بودند بالای خرابه نشسته بودند. مردم می‌گفتند اینها اهالی روستایی هستند که از این آدم شکایت دارند و آمده‌اند سنگ بزنند. کسی هم نرفت از آنها سوال کند که کی هستند و برای چی آمده‌اند.»

در آخرین خاکی بهشت زهرای تاکستان که خیلی دور از محوطه اصلی نیست ۸ کپه سنگ از دور پیداست. دو گودال به فاصله حدوداً سه متر از هم دیده می‌شود که به تازگی پر شده‌اند. کپه‌ها از گودال‌ها تقریباً شش متر فاصله دارند. محوطه خاکی پر از رد چرخ‌های ماشین است. از حجم سنگ‌ها کم شده است. اندازه بزرگترین سنگ نصف کف دست را پر می‌کرد. گودال‌ها در محوطه بزرگی قرار دارند که با نرده‌های زنگ‌زده آهنی از تاکستان‌های کنار قبرستان جدا شده‌اند.

کاووس می‌گوید: «ساعت ۹ صبح نیروی انتظامی با بلندگو به مردم گفت امروز خبری نیست. اما مردم نرفتند و دوباره ساعت ۱۱ نیروی انتظامی اعلام کرد که امروز نمی‌شود و مردم بروند. چند روز قبل هم همین اتفاق همین جا افتاد مردم جمع شدند اما خبری نشد.»

کاووس از سنگسار درملاً عام ناراضی است و در مورد واکنش مردمی که آمده بودند، می‌گوید: «یکسری از مردم آمده بودند ببینند تنبیه چه جور است. من خودم از سنگسار ناراضی هستم. حالا یک جورای دیگه آدم‌های خلاف را می‌کشند. بیشتر مردم می‌گفتند ما سنگ نمی‌زنیم فقط آمده‌ایم ببینیم.»

کاووس نه تنها خودش از علت سنگسار جعفر و مکرمه خبر ندارد بلکه می‌گوید حتی مردمی هم که آن روز در بهشت زهرا جمع شده بودند از علت سنگسار کسانی که قرار بود سنگسار بشوند خبر نداشتند. «این حرف که چرا آنها سنگسار می‌شوند بین مردم نبود فقط همه می‌گفتند خلاف کرده‌اند. خلافتان هم مشخص نشد. من فکر می‌کنم آدم برای سنگسار هم زنا هم قتل و هم دزدی کرده باشد و نه یکی بار و نه دوبار.»

زن و پسر کاووس هم آن روز برای تماشای سنگسار به بهشت‌زهرا رفته بودند. پسر او کلاس دوم راهنمایی است. از کاووس می‌پرسیم پسر در خانه از تو راجع به سنگسار سوال کرد؟ می‌گوید: «بله و من گفتم دروغ است.»

به گفته کاووس این اولین بار نیست که در تاکستان حکمی در ملاعام اجرا می‌شود. کاووس می‌گوید: «در یک سال گذشته چندین بار سر چهارراه‌ها چند نفر را شلاق زده‌اند.»

## بلوار امام خمینی تاکستان

خبر سنگسار در کل شهر تاکستان پیچیده است. از راننده تاکسی تا مغازه‌دارها تا دانشجویان و مردم عادی همه در مورد سنگسار شنیده‌اند. اما هیچ کس نه مکرمه را می‌شناسد و نه جعفر کیانی را و نه حتی علت سنگسار این دو نفر را. آدم‌های کمی در شهر می‌دانند که حکم سنگسار برای چه جرمی داده می‌شود. آنها تنها می‌دانند که قرار بوده دو نفر در بهشت‌زهرا تاکستان سنگسار شوند.

محمد که ۲۰ سال دارد و در یک خواروبارفروشی در تاکستان کار می‌کند، می‌گوید: «خودم رفته بودم ببینم. مردم تاکستان و روستاهای اطراف آمده بودند. من جرات نگاه کردن ندارم اما برایم جالب بود. می‌خواستم ببینم که چه‌جور آدم‌هایی سنگسار می‌شوند. مردم با فلاکس چای آمده بودند قبرستان برای نگاه کردن اما سنگسار انجام نشد.»

پزشک داروخانه‌ای در خیابان امام خمینی تاکستان هم ماجرای سنگسار را این‌گونه تعریف می‌کند: «من شب قبل از سنگسار از طریق همکاران شنیدم که جلو قبرستان دو تا چاله کنده‌اند و یک ماشین سنگ ریخته‌اند. همکارانم می‌گفتند از طریق بلندگو در خیابان اعلام کرده‌اند که قرار است کسانی را سنگسار کنند. آنها از این طریق فهمیده بودند.»

دکتر می‌گوید: «این اولین بار بود که من اصلاً می‌شنیدم کسی در ایران سنگسار می‌شود. من شنیدم اولین سنگ را قاضی زده...» یکی از دستفروشان شهر تاکستان هم که در کنار خیابان سیدی می‌فروشد و به گفته خود بین سیدی‌هایش هیچ فیلمی در مورد سنگسار ندارد از سنگسار که قرار بوده در تاکستان اجرا شود خبر دارد. او می‌گوید: «یکی از دوستانم دژبان دادگستری است. او می‌گفت که اول قرار بود یک زن و مرد را در تاکستان سنگسار کنند. اما صبح اجرای حکم چند تا ماشین الگانس از قزوین می‌آیند و حکم را متوقف می‌کنند. دوستم می‌گفت که مجرم مرد را دیده می‌خندیده و خوشحال بوده از اینکه سنگسار نمی‌شود. اما او می‌گفت مرد را چند روز بعد بردند بالای تاکستان در نزدیکی‌های کوه در روستای آقچه‌کند سنگسار کردند. می‌گفت خیلی وحشتناک بوده دستاش رو از چاله درآورده بوده اما آنقدر سنگ بهش زدند که زنده نمانده.»

## برج سیاه سنگسار

انگار طبیعت سنگ‌ها را برای اجرای حکم خدا چیده است. آخر خط سنگسار این مرد به تپه قارا بروج که به زبان محلی برج سیاه است ختم می‌شود. ساعت یازده و نیم ظهر است. سنگ‌ها داغند جیرجیرک‌ها بی‌وقفه جیغ می‌زنند. آفتاب تابستانی وسط این تپه‌ها و دشت بر فرق سر جوری می‌تابد انگار فقط تو را دیده و فقط به کله تو می‌تابد. ما به آنجا که او رسید رسیده بودیم، دو هفته دیرتر. شاید می‌دانست حتی اگر این ۴۰ کیلومتر راه را از زندان چوبیندر تا اینجا صد بار مرد و زنده شد مردن با سنگ از جنس دیگری است همان چیزی که ما را به اینجا کشانده بود. از ابتدای جاده تاکستان که دو طرفش را دشت‌هایی گرفته‌اند منظره تپه‌هایی است سنگی. برای روستاییان هرکدام اسمی و هرکدام حق چرای گوسفندان روستایی است. برای آنها دیگر قارابروج برای چرای گوسفندان شگون ندارد. آنجا دیگر شوم است. اما برای ما از دور همه مثل هم بود، تپه‌های سنگی.

تپه برج سیاه در قسمت غربی و بالای روستای آقچه‌کند است. روبه‌روی آن تپه‌ها و دشت‌های دیگر است. از درون روستا منظره تپه قارابروج دید ندارد. تپه رو به آسمان و روبه دشت‌های وسیع است. جاده فرعی باریکی از روستا به این تپه منتهی می‌شود. یکی از افراد محلی، مردی سی و چند ساله محل را نشانمان می‌دهد. طبیعت بکر امروز ما را بی‌طاقت کرده است. اولین نشانه صد تومانی زرد و کهنه‌ای است که چند هفته است با سه سنگ بر خاک کنار جاده چسبانده شده است. لاید برای کفاره. اینجا همه چیز ساده و طبیعی است و همین توصیف آنچه را در آن اتفاق افتاده سخت می‌کند. از جاده باریک ۱۰ قدم به سمت تپه سپس عبور از یک راه کانال مانند، دوباره ۱۰ قدم به جلو.

بیست قدم از جاده باریک تا چاله راه است. بیست قدمی که برای ما زنده، بدون ترس از مرگمان و بدون پیچیده شدن تن در پارچه بعد از دو هفته هنوز سخت است. خاکی است که کنده و پر شده. سنگ‌هایی است بزرگ بزرگ. کوچکترین آنها به تعریف ما متوسطند. بر سنگ‌ها هنوز آثار خون خشک شده کم، زیاد و شتک زده دیده می‌شود. سنگ‌ها زاویه‌دار و تیزند. به سختی چند سنگی پیدا می‌کنیم که مال این تپه نیستند و از بیرون آورده شده‌اند. هنوز دستکش‌های یک بار مصرف در اطراف دیده می‌شوند. یکی، دو تا، سه تا و چهار تا. ته سیگار و پاکت سیگار خارجی مگنا. عبرتی در دل طبیعت و نه در ملامت. حساب می‌کنیم: ۱۱ سال، چهل کیلومتر، سه ساعت انتظار تا کندن چاله و بیست قدم آخر.

دو همراه ما، راننده تاکسی و مرد محلی دو زانو نشسته‌اند و سیگار می‌کشند. نمی‌گویند اما می‌خواهند زودتر از اینجا بروند. نگاهمان لحظه‌ای از زمین برگرفته نمی‌شد. چاله‌ای را که چند صد کیلومتر به دنبال آن بودیم پیدا می‌کنیم. سنگ‌های خونی که هنوز موهای سیاهی به آنها چسبیده بود، سکه بیست و پنج تومانی و خاک. حالا که در این محل، در محل اجرای حکم ایستاده‌ایم، می‌بینیم که هنوز هم برای سنگسار کردن کسی اینجا همه چیز مهیاست. آفتابی داغ برای مجازات مفیدتر، سنگ‌های تیز و زاویه‌دار، جیغ بلند جیرجیرک‌هایی که صدای فریادها را بپوشاند و طبیعت بگری که حتی خبر سنگسار را به روستای نزدیکش نرساند.

حاج آقا علی شاه یکی از بزرگان روستای آقچه‌کند پیرمردی ۶۱ ساله با ابرو و سبیل‌های سفید پریش، چشمان سبز و لهجه غلیظ ترکی است. وقتی از او درباره سنگسار جعفر می‌پرسیم، اشک‌هایش را پاک می‌کند و می‌گوید: «به ما ظلم کردند.» انگار حس داشتن سهمی از مرگ کسی که جرمش را نمی‌داند و او را نمی‌شناسد بهانه محکمی برای سرازیر شدن اشک‌هاست. کلنگی بر دیواره باغ تکیه زده. باغ روستایی باصفاش محل گفت‌وگوی ما از آن روز است. همان طور که پیرمرد از آن روز می‌گوید گاهی هم نگاهی به آن می‌اندازد. ساعت سه بعد از ظهر پنجشنبه یک مامور درجه‌دار با ماشین آمد تو روستا دنبال کلنگ. گفت قراره اینجا مانور نظامی باشد و می‌خواهیم چادر بزنیم. گفت چادر زدیم، کلنگ را پس می‌آورم. چند دقیقه بعد بچه‌هایم آمدند و گفتند: «بابا چرا کلنگ را دادی. می‌خواهند یکی را تو کوه بکشند.»

می‌گوید: «اگر حالی می‌شدیم اجازه نمی‌دادیم این کار را اینجا بکنند. ما شکایت داریم که این کار را اینجا کرده‌اند. باید می‌بردند دهات خودش. برای ما خوب نیست مردم دهات‌های دیگه به ما می‌خندند. ما همه از طایفه جلیلوئیدیم و این آدم از ما نبوده. زن من تنها می‌رود صحرا و کسی چپ بهش نگاه نمی‌کند. ما اگر چنین چیزهای ناموسی بشود می‌گوییم باید ۱۰ نفر جنگ کنند و بمیرند. هیچ وقت اینجا همچین چیزی نداشته‌ایم.»

شاه علی می‌گوید: «ما هیچی ندیدیم. دنبال می‌کردند. از سر جاده اجازه نمی‌دادند مردم سمت تپه بروند. از سه جا بسته بودند. قلعه را، آقچه‌کند و قازان داغی. ماشین‌های دولتی کل جاده را گرفته بودند.»

پیرزنی که زیر سایه یکی از دیوارهای روستا نشسته همچون شاه علی معتقد است که باید حکم جعفر در روستای خود او انجام می‌شده و سنگسار او در روستای آقچه‌کند باعث می‌شود که جوانان روستا بدکاره شوند. پیرزن دستان خود را رو به آسمان می‌برد و می‌گوید: «بچم، ما که زنا را ندیدیم فقط خدا می‌داند.»

روستا کوچک است و خیلی زود خبر آمدن ما تعدادی غریبه در آن می‌پیچد. موتورسواری ما را پیدا می‌کند و می‌گوید: «دنبال سنگساری. من حرف‌های زیادی دارم.» موتورسوار که پسر سه، چهار ساله‌اش روی زینش نشسته می‌گوید: «۴، ۵ تا ماشین طرف‌های ظهر آمدند. حدود ۱۸ نفر سرباز و ۱۰ نفر درجه‌دار و مابقی لباس شخصی بودند. من بیست متری با آنجا فاصله داشتم...»

موتور سوار می‌گوید: «ماموری آمد از من کلنگ خواست من آنقدر سوال پیچش کردم که بالاخره گفت کلنگ را برای چی می‌خواهد. من هم کلنگم را نادم. این کار برای روستا ما خیلی بد تمام شد. کسی را که می‌خواستند سنگسار کنند انگار با یک ماشین اتاقدار آورده بودند تا چاله را بکنند ماشین‌های می‌چرخید. سرش را ندیدم. مامورها دورش حلقه زده بودند. سربازها سنگ می‌زدند و می‌رفتند کنار. دلشان نمی‌آمد بزنند. راننده همان ماشینه که مرد را آورده بود هم خیلی ناراحت بود. سربازها هم وسط سنگسار می‌رفتند با پوشک بچه خون‌های سرش را پاک می‌کردند. تا ساعت ۲/۵ کار طول کشید. اما از دهات ما کسی نرفته بود دلشان نمی‌آمد. بعد از قزوین آمدند با هم درگیر شدند که چرا این کار را کردند. چند تا زن چادری هم بین آنها که سنگ می‌زدند بودند.»

انگار همان فامیل‌های شاک‌ها بودند. از یک روستای دیگه آمده بودند. بعضی‌ها هم می‌گویند جنازه‌اش را انداختند پشت ماشین و بردند. یکی از پسرهای محل که خیلی شیطونه آن روز توانسته بود ماجرا را از نزدیک ببیند. دو سه روز بیمارستان خوابید از بس حالش بد شده بود.»

تپه‌های اطراف پر از چاله‌هایی است که برای دلیلی روستایی که نمی‌دانیم چیست کنده شده‌اند. مکره زن متهمی که همراه جعفر سال‌هاست حکم سنگسار دارد هنوز در زندان است. مردم تاکستان می‌گویند حکم او را به خاطر هفته زن عقب انداخته‌اند. حالا که جعفر سنگسار شده، مکره، دو زن در زندان اوین تهران، دو زن در زندان سپیدار اهواز، یک زن در زندان تبریز، یکی در زندان ورامین و یکی در زندان ارومیه\* می‌دانند و ما می‌دانیم که حرف کاووس اشتباه بود سنگسار دروغ نیست.

\*آمار زنان دارای حکم سنگسار از مطلب شادی صدر که در روزنامه اعتماد ملی در تاریخ بیست تیر به چاپ رسیده است استخراج شده است.

(جعفر کیانی ۴۷ ساله به همراه مکره ابراهیمی ۴۳ ساله یازده سال پیش به جرم زنای محصنه\* دستگیر شدند. شوهر اول مکره با قوادی او را مجبور به تن‌فروشی می‌کرده است. مکره از همسر اولش سه فرزند دارد که پس از آشنایی با جعفر از خانه‌اش در اسلامشهر می‌گریزد و به تاکستان می‌روند. آنها پس از ۴ سال در حالی که یک فرزند داشتند به اسلامشهر باز می‌گردند. آنها با شکایت شوهر مکره دستگیر می‌شوند و ۱۱ سال را در زندان چوبیندر قزوین به انتظار اجرای حکم سنگسار سپری می‌کنند.)

دفن جعفر در این قبرستان بالاخره پایانی بود برای پرونده‌ای که قرار بود ۲۶ خرداد با اجرای حکم سنگسار یکی از شعب دادگاه جزایی تاکستان مختومه شود. حکمی که شورای تامین استان قزوین اجرای آن را به پنجشنبه ۳۱ خرداد موکول کرد و نامه رییس قوه قضائیه مانع از اجرای آن در بهشت زهرا تاکستان شد.)

منبع: شهروند امروز  
یکشنبه ۳۱ تیر ۱۳۸۶